

اروپا ۲

اسکاندیناوی	۱/۱۵۰/۰۰۰	کیلومتر مربع
۱ - ۲ دانمارک	۴۰/۰۰۰	کیلومتر مربع
۲ - ۲ سوئد	۴۵۰/۰۰۰	کیلومتر مربع (۳۰/۰۰۰ کیلومتر مربع قابل کشت)
۲ - ۳ نروژ	۳۲۰/۰۰۰	کیلومتر مربع (۱۰۰۰۰ کیلومتر مربع قابل کشت)
۲ - ۴ فنلاند	۳۴۰/۰۰۰	کیلومتر مربع (۳۰۰۰۰ کیلومتر مربع قابل کشت)

عصر یخبندان در اسکاندیناوی بیش از هر نقطه دیگری در اروپا به درازا کشید. این شبه جزیره در طول هزاره نهم پیش از میلاد از یخ بیرون آمد. سپس اندکی کمتر از هزار شکارچی گوزن شمالی، به این منطقه پای گذاشتند. پس از این عده، در هزاره بعدی تعداد بیشتری از یابندگان غذا در دوره میانه سنگی و سرانجام در ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد نخستین کشاورزان به اسکاندیناوی وارد شدند. در بین کشورهای اسکاندیناوی تنها پهنه بزرگ مناسب برای کشاورزی که در مدت بسیار کوتاهی آکنده از جمعیت بسیار زیادی شد، دانمارک بود. اگر ۱۵۰/۰۰۰ نفر تا عصر آهن که ۵۰۰ سال پیش از میلاد در اسکاندیناوی آغاز شد در آن سرزمین زندگی می کردند، دو سوم از آنان در دانمارک می زیستند. این رقم در ۲۰۰ سال پیش از میلاد ۴۰۰/۰۰۰ نفر بودند که ۵۰٪ کل جمعیت اسکاندیناوی را تشکیل می دادند.

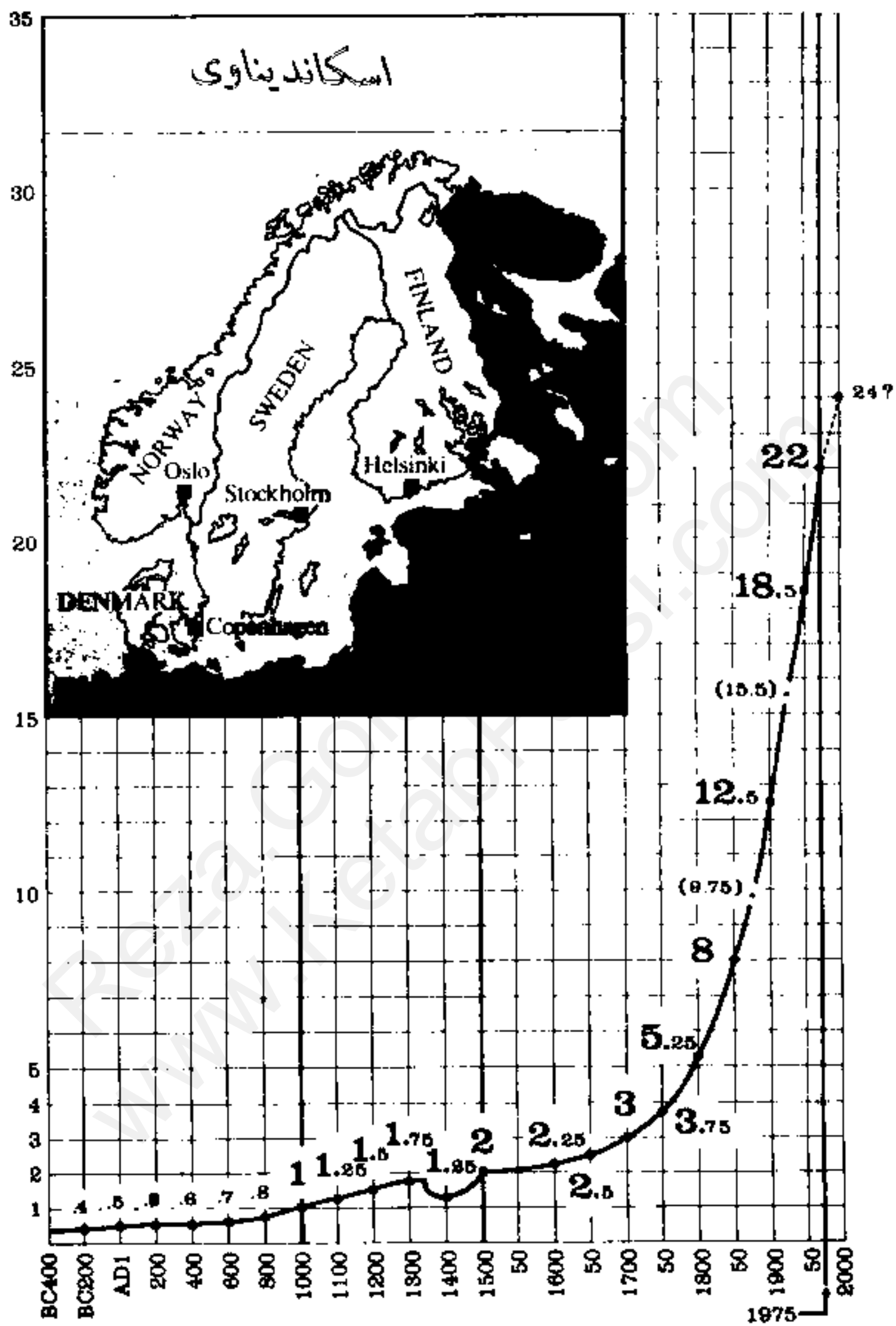
از آن زمان تا کنون دو مسأله، تاریخ جمعیت اسکاندیناوی را شکل داده است: مهاجرتی در شمال و گرایش به فزونی جمعیت. احتمالاً این دو موضوع به یکدیگر پیوند دارند: در هوای معتدل گرسنگان به شمال، به سرزمینهای توفانی آن سوی دریاها تمایل داشتند. جدا از آن که رابطه ای به همین سادگی وجود داشته باشد و یا اصولاً رابطه ای وجود دارد یا نه - آنچه که بیشتر روشن می شود وضع آب و هوای اروپا در واپسین ۳۰۰۰ سال است. تنها مدرک در دسترس نشان می دهد که بیشتر

تحولهای مهاجرتی از نیمه شمالی منطقه جمعیتی که نسبت به درجه حرارت حساس تر بود آغاز شده است.

نخستین نمونه فزونی جمعیت، مهاجرت تعدادی «گت»^{۲۲} های سوئد به آلمان در آخرین سده پیش از میلاد است. در طول ۲۰۰ سال بعد دیگر قبایل اسکاندیناوی در پی آنان آمدند. احتمالاً این تغییر و تحول تنها با سقوط روم - که در آن گت‌ها نقش مهمی ایفا می‌کردند - به پایان رسید و موجب کاهش فشار جمعیت در تمام سرزمینهای «توتنی»^{۲۳} شد.

در دورانهای بعدی موانع به شکلی تماشایی تر از میان برداشته شد. تا پایان سده هشتم میلادی اسکاندیناویها نخستین کشتیرانی واقعی کار آمد - همچون سفرهای دریایی درازمدت با کشتیهایی با بادبانهای چهارگوش توسط وایکینگ‌ها - را به وجود آورده بودند. این رخداد، اسکاندیناوی‌ها را قادر ساخت تا جمعیت اضافه‌شان را با شگفتی به یک منطقه وسیع بفرستند. این تغییر مکان ابتدا توسط نروژیهای که مستملکاتی در اسکاتلند، انگلستان شمالی و جزایر خالی از سکنه اقیانوس اطلس شمالی (فاروئه،^{۲۴} ایسلند و گرینلند^{۲۵}) بوجود آورده بودند، آغاز شد. ماجراجویان سوئدی و وارانگیان^{۲۶} در شرق اروپا سفر کردند و در امتداد رودخانه‌های بزرگ روسیه به کشتیرانی پرداختند و شاهزادگان نووگورود^{۲۷} و کیف^{۲۸} را منصوب کردند. ایشان به تجارت پرداختند و تا دریای خزر و دریای سیاه هجوم بردند. دانمارکی‌ها در سواحل دریای مانس متمرکز شدند. آنان در این منطقه قلمرو دوک نشین فرماندهی را در اوایل سده دهم تأسیس کردند و پس از تلاشهای بسیار زیادی، سرانجام موفق شدند انگلستان را در سال ۱۰۱۶ م. به تصرف خود درآورند. در مجموع می‌توان گفت که ۲۰۰/۱۰۰ نفر از سالهای واپسین سده هشتم تا آغاز سده یازدهم اسکاندیناوی را ترک کرده بودند. شاید نیمی از آنان مدتی طولانی زندگی کردند و به فرزندان‌شان گفتند که چگونه با رانجرلوتبروک^{۲۹}، روللو^{۳۰} یا اسوین فورک بیرد^{۳۱} دریانوردی کرده‌اند.

پیامدهای بازگشت وایکینگ‌ها به اسکاندیناوی، رواج مسیحیت و دستیابی به شیوه‌های زندگی بهتر در این منطقه موجب شد که مردم اسکاندیناوی در سالهای پیش و پس از هزار میلادی در سه کشور دانمارک، نروژ و سوئد سکونت یابند. در طول مدتی طولانی دانمارک مهمترین کشور در بین این سه پادشاهی به شمار می‌آمد. چون این کشور از بیشترین تراکم جمعیت برخوردار بود (و اکنون نیز چنین است). از این رو نسبتاً به آسانی اداره می‌شد. از سوی دیگر این کشور همچنین در تعداد مطلق جمعیت بزرگترین بود. مرزهای دانمارک در گذشته شامل بخش جنوبی سوئد می‌شد و یک پنجم

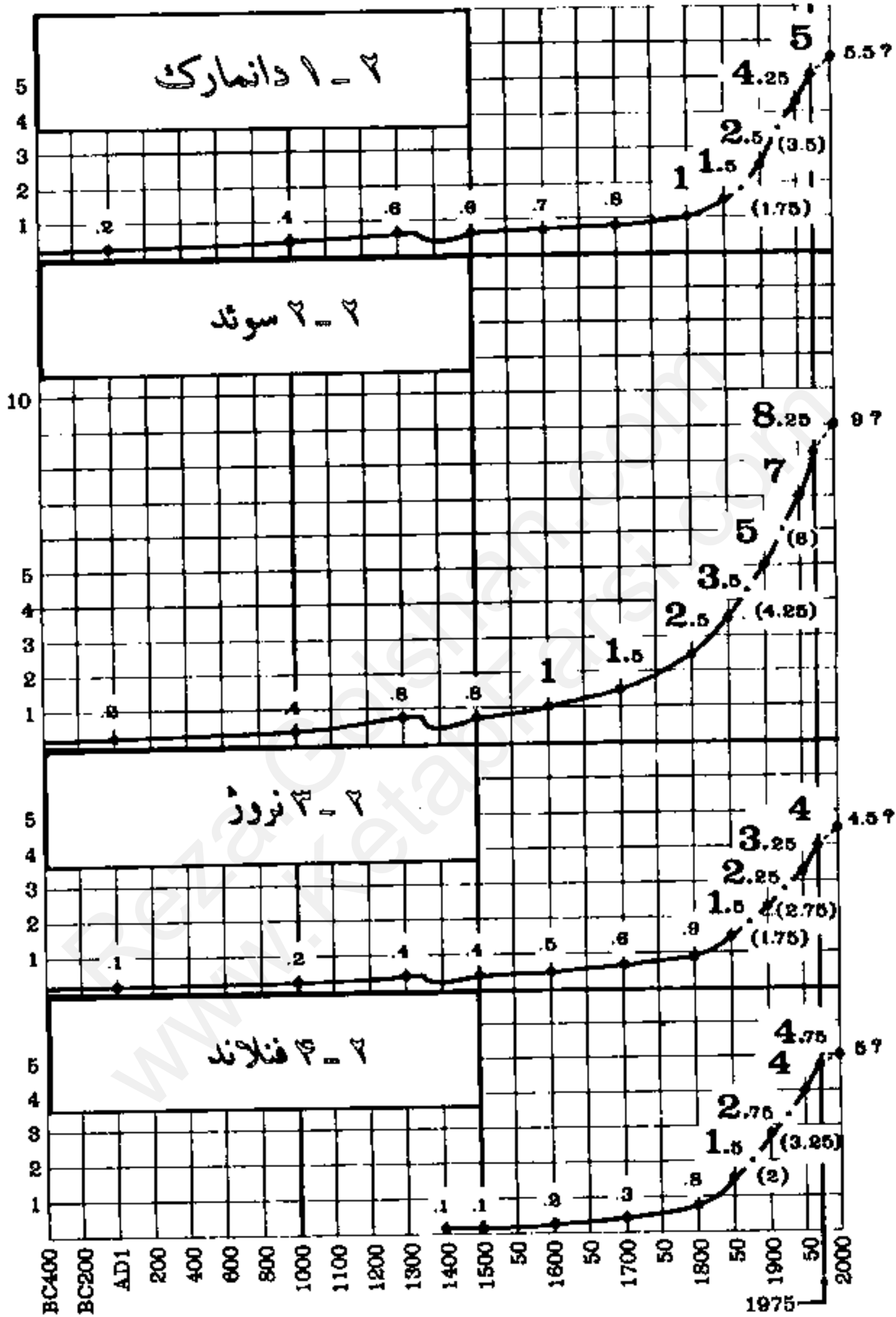


ساکنانش را در بر می گرفت. توسعه تدریجی کشورهای شمالی، این وضعیت را به هم زد. در نیمه سده هفدهم سوئدی‌ها بسیار قوی‌تر شدند؛ به طوری که پادشاهی دانمارک را مجبور به واگذاری سرزمینهایی در جنوب کشورشان کردند. تا پایان این قرن تعداد جمعیت ۲ میلیونی آنان بیش از یک میلیون جمعیت دانمارک بود. در حقیقت سوئدیها نیمی از جمعیت منطقه را تشکیل می دادند که این تعداد بیش از هر زمان دیگری در پیش از آن و یا پس از آن بود.

کاهش نسبی جمعیت سوئد در سالهای اخیر، نتیجه افزایش جمعیت فنلاند است. در هیچ جای دیگری به مانند فنلاند، امکان کشاورزی تا این اندازه در سرزمینهای شمالی وجود نداشته است. در نتیجه، جمعیت فنلاند از ۱۰۰/۱۰۰۰ نفر در سده های میانه به حدود ۵ میلیون نفر در زمان حاضر افزایش یافت. در روند موفقیتها موانعی پدیدار شد. برجسته ترین این موانع در ۱۶۹۷ روی داد که موجب کاهش محصول شد و منجر به قحطی برای ۱۰۰/۱۰۰۰ فنلاندی شد. در طی این قحطی یک سوم جمعیت فنلاند جان باختند. بهبودی وضعیت، یک نسل به درازا کشید و گرچه بدترین خسارتی بود که به مردم فنلاند وارد شد، از آخرین قحطی به سال ۱۸۶۷ فاصله زیادی داشت. در طول این قحطی ۸٪ جمعیت فنلاند به علت نقصان محصول دقیقاً مشابه قحطی سال ۱۶۹۷ جان باختند.

امروزه مشکل جمعیت فوق العاده اسکاندیناوی با اتخاذ راه حل ساده ای از بین رفته است. این راه حل مهاجرت به قاره امریکا است. بین سالهای ۱۸۱۵ تا ۱۹۳۹، ۲/۷۵۰/۱۰۰۰ نفر، از اسکاندیناوی خارج شدند که ۱/۲۵۰/۱۰۰۰ نفر آنان سوئدی، ۸۵۰/۱۰۰۰ نفر نروژی، ۳۵۰/۱۰۰۰ نفر دانمارکی و ۲۵۰/۱۰۰۰ نفر از این عده فنلاندی بودند. به همین سبب سهم نروژ بیشترین مقدار است که با چشم انداز دریانوردی سستی آنان قابل فهم است.

ریشه اقوام ساکن در اسکاندیناوی مشابه است. در شمال اسکاندیناوی در حدود ۲۰۰۰۰ نفر از اقوام لاپ^{۳۲} از نسل شکارچیان گوزن شمالی در دوره پارینه سنگی، هنوز هم به شیوه های قدیمی می زینند. در فنلاند بیش از ۳۰۰۰۰۰ نفر به زبان سوئدی صحبت می کنند. آنها نمونه ای از نسلهای ساکنان بی شماری هستند که در طول دورانی که فنلاند تحت سیطره سوئدی ها قرار داشت از دریای بالتیک عبور نمودند. به همین تعداد نیز در سوئد، فنلاندی زندگی می کند؛ اما آنان مهاجرانی هستند که به علت وضعیت اقتصادی بهتر بازار کار سوئد اخیراً جذب این کشور شده اند. جمعیت همه این اقلیتها در حال کاهش است.



اروپا ۱-۲، ۲-۲، ۳-۲، ۴-۲ /
 جمعیت دانمارک در ۱۹۹۰ م. ۵/۱۳۴/۰۰۰ نفر، سوئد ۸/۴۴۱/۰۰۰ نفر،
 نورژ ۴/۲۲۵/۰۰۰ نفر و فنلاند ۴/۹۶۰/۰۰۰ نفر /

منابع اولیه

تا سده هفدهم هیچ منبع اطلاعاتی وجود نداشت. در این زمان ثبت احوال منطقه‌ای آغاز شد. دانمارک در سال ۱۶۶۰ م. مالیات سرشماری (مالیات سرانه^{۳۳}) را وضع نمود و نروژی‌ها نیز در بین سالهای ۱۶۶۴ تا ۱۶۶۶ «دفتر بازدید افسران و سربازان در نیروی زمینی و دریایی^{۳۴}» را تهیه کردند. در سده ۱۸ م. همه چیز مشخص می‌شود. از سال ۱۷۳۰ مجموعه‌های دفاتر ثبت محلی در دسترس هستند. یک سرشماری دقیق در سوئد و توابع فنلاند در سال ۱۷۴۹ برگزار شد (اولین سرشماری که در قاره اروپا برگزار شد). به دنبال آن، در دانمارک و توابع نروژ نیز در سال ۱۷۶۹ م. سرشماری انجام شد.

سرشماری نفوس در سوئد و فنلاند به سال ۱۷۶۰ مجدداً تکرار شد و مرتباً هر پنج سال یک بار از آن زمان تا کنون معمولاً این کشورها سرشماری شده‌اند. بار دیگر سرشماری در سالهای ۱۷۸۷، ۱۸۰۱، ۱۸۳۴ م. انجام شد و از ۱۸۴۰ هر پنج سال و یا ده سال یک بار از جمعیت آمار گرفته شده است. سرشماری در ۱۸۰۱ در نروژ مجدداً برگزار شد و با اندکی بی‌نظمی از ۱۸۵۰ تا کنون هر ده سال یک بار سرشماری انجام می‌شود.

کتابشناسی

برای دست یافتن به تصویری قابل قبول درباره جمعیت کشورهای اسکاندیناوی در سده یازدهم میلادی نگاه کنید به:

Cambridge Medieval History (Vol. 6(1929). P 367 * و برای آگاه شدن از جمعیت نروژ در

قرن چهاردهم میلادی به:

Cambridge Economic History of Europe (Vol. 4. P38). مراجعه کنید. آمار ذکر شده توسط

راسل درباره جمعیت قرون وسطی کم به نظر می‌رسند.

برای کسب اطلاعات درباره مالیات سرانه سال ۱۶۶۰ م. دانمارک رجوع کنید به:

A.Lassen, Sc. Econ. H.R. 14 (1966)

برای آشنایی با دفاتر بازدید افسران و سربازان هر واحد در نیروی زمینی یا دریایی نروژ نگاه کنید

به: *S.DyrviK, Sc. Econ. H.R. 20 (1972)*

و برای کسب اطلاعات بیشتر درباره تمام این منطقه در این دوران به: *H.Gille. Population Studies*

1949 (1) 3 رجوع کنید.

اروپا ۳

فرانسه ۵۵۰/۰۰۰ کیلومتر مربع

فرانسه با جمعیتی در حدود ۱۰/۰۰۰ نفر، در دوره پارینه سنگی علیا (تقریباً ۱۵۰۰۰ ق.م.) را می‌توان منطقه مرکزی و حیاتی اروپای پیش از تاریخ دانست. هنگامی که آب و هوا بهتر شد فرانسه دیگر دارای چنین وضعیتی نبود: جمعیت فرانسه در دوره میانه سنگی (حدود ۷۵۰۰۰ ق.م.) هیچ‌گاه به بیش از ۵۰/۰۰۰ نفر نرسید و این کشور وارد دوره نوسنگی شد. فرانسه دیرتر از دیگر همسایگانش به مرحله تولید غذا پای گذاشت. تا پایان اولین هزاره دوره نوسنگی، در ۳۰۰۰ پیش از میلاد، جمعیت فرانسه به بیش از ۵۰۰/۰۰۰ بالغ می‌شد و در ۲۰۰۰ قبل از میلاد مجموع جمعیت آن ۱ میلیون نفر بود. در هزاره قبل از میلاد این رقم به ۲ میلیون و تا ۴۰۰ ق.م. به ۳ میلیون نفر افزایش یافت. با وجود این، جمعیت فرانسه کمتر از جمعیت ایتالیا بود و از نظر تمدن در سطح پایین‌تری قرار داشت. در نتیجه رومیها توسط ژولیوس سزار در سالهای نیمه آخرین سده پیش از میلاد بر اهالی گل^{۲۵} غلبه یافتند. پذیرش حاکمیت رومیها از یک دوره مساعد خبر می‌داد که در طول آن جمعیت فرانسه به رقم حداکثر ۶/۵ میلیون نفر در ۲۰۰ سال بعد از میلاد رسید. این وضعیت تا پنجاه سال بعد که ژرمن‌ها مرز «راین»^{۳۶} را درنوردیدند و این سرزمین را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند، ادامه داشت. اهالی گل هیچ‌گاه واقعاً موفق به بازپس گرفتن سرزمین خود نشدند. این مصیبت علاوه بر اقدامهای سران گلهها که در صدد از بین بردن این بلاها بودند روند رشد جمعیت را مانند گذشته از حرکت باز داشت که با

کاهش جمعیت فرانسه به ۵ میلیون نفر در ۴۰۰ میلادی همراه بود.

در این زمان نیمه غربی امپراتوری روم تجزیه شد و فرانک ها - مردمی از نژاد ژرمن ساکن در ساحل سفلی رود راین - به سوی مناطق جدید حرکت کردند تا بر آن حکم برانند. فرانک ها نه تعامیل و نه توانایی آن را داشتند تا اقتصاد گل - روم را احیا کنند. در زمانی که فرانکها در حال پدید آوردن تشکیلات ملوک الطوائفی^{۳۷} حکومت خویش بودند، کاهش جمعیت همچنان ادامه یافت. جمعیت سرانجام به دست کم ۴/۵ میلیون نفر در ۶۰۰ م. رسید.

میزان جمعیتی که بتدریج پس از چهار سده تا پس از ۶۰۰ میلادی در فرانسه از بین رفت، در چهار سده بعدی بار دیگر افزایش یافت: در ۱۰۰۰ میلادی بار دیگر جمعیت فرانسه به ۶/۵ میلیون نفر رسید. این زمان آغاز مرحله رشد سریع جمعیت فرانسه محسوب می شود. به رغم خروج افراد ماجراجو به انگلستان، ایتالیا و ارض مقدس^{۳۸} / فلسطین / در نیمه دوم قرن یازدهم میلادی یک میلیون نفر به جمعیت فرانسه افزوده شد. در سده دوازدهم، این تعداد به ۲/۵ میلیون نفر رسید (مجموع جمعیت فرانسه در این زمان ۱۰/۵ میلیون نفر بود) و در قرن سیزدهم بیش از ۵ میلیون نفر به جمعیت آن افزوده شد. احداث کلیساهای جامع بزرگ در این زمان، یادبودی از این افزایش ناگهانی است که در طی آن تا آغاز سده چهاردهم میلادی، جمعیت فرانسه به ۱۶ میلیون نفر - و شاید هم یک میلیون نفر بیشتر تا زمان وقوع مرگ سیاه در سال ۱۳۴۸ م. - رسید. پس از ۱۳۰۰ میلادی میزان افزایش جمعیت یقیناً به سرعت کاهش یافت.

رقم دقیق جمعیت هر چه باشد، بسیار زیاد بود و در سده های میانه به حد مالتوسی خود رسید و در عین حال بهداشت و تندرستی توده دهقانان نسبت به یک صد سال پیش از آن بدتر شده بود. این مسأله نشان دهنده غرامت دردناکی است که توسط بیماری در سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۴۰۰ م. پرداخت شده بود. این بیماری بقدری وحشتناک بود که یک سوم جمعیت فرانسه را به علت بیماری واگیر نخستین طاعون از بین برد. تکرار هجوم طاعون و دیگر بیماریها در نیمه دوم سده پانزدهم، این کاهش موقتی را به یک مرحله آرامش جدید تبدیل کرد. در سالهای آغازین سده پانزدهم علائمی از بهبودی به چشم خورد و در سده شانزدهم بار دیگر جمعیت فرانسه به سطح سابق خود در سال ۱۳۴۸ م. رسید.

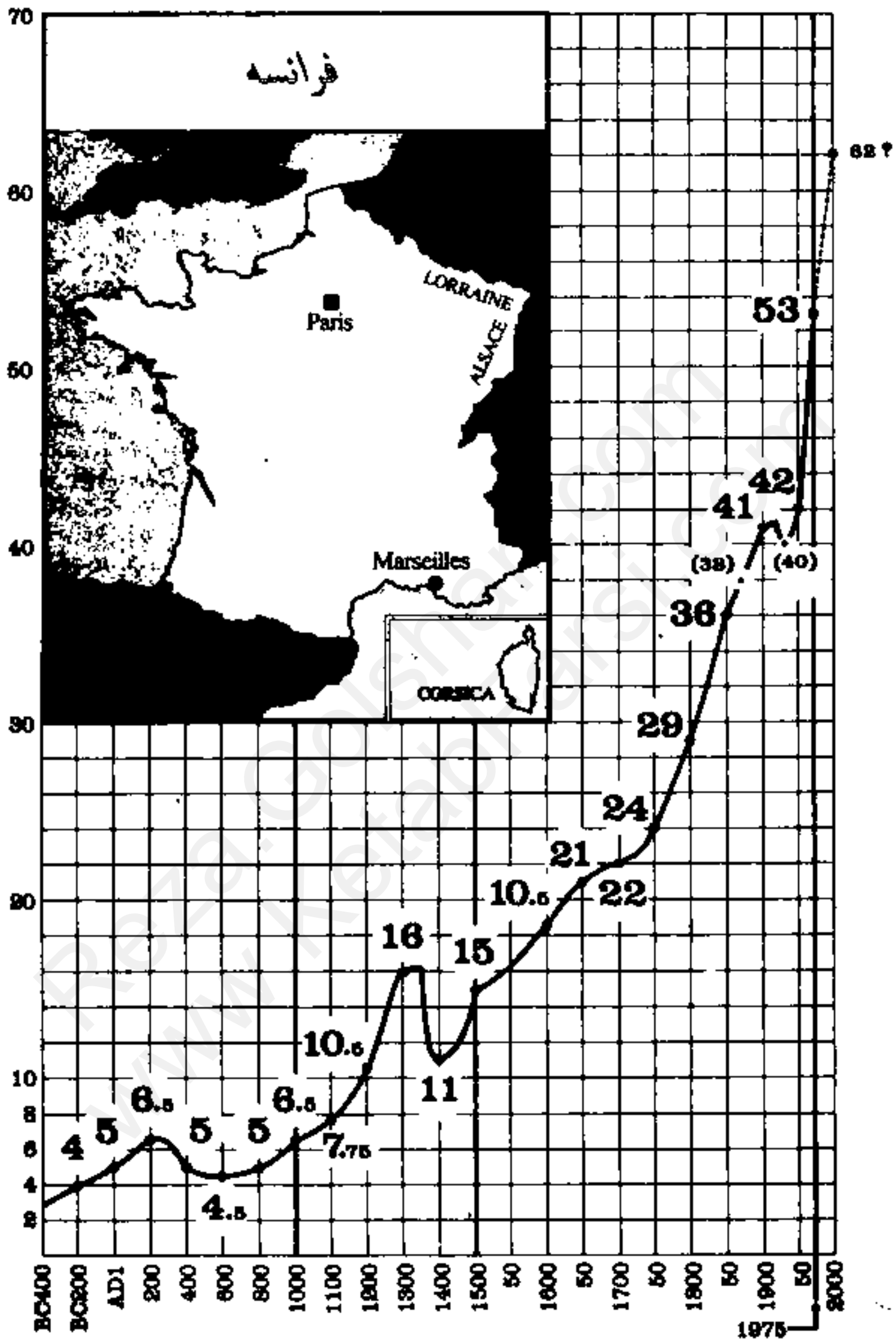
گذشتن از بهترین ارقام گذشته، تنها بخشی از دستاورد جمعیت نگاری در عصر حاضر است. در طول سالهای ۱۵۵۰ تا ۱۶۵۰ افزایش جمعیت فرانسه ۳۰٪ بود که موجب شد جمعیت این کشور به ۲۰ میلیون نفر بالغ شود. پس از آن وقفه ای ناشی از بداقبالی و تا حدودی هم به علت اداره نادرست امور

به وجود آمد. بداقبالی به صورت بیماریهای مسری و قحطی ظاهر شد و کاردانی ناشایست توسط لوئی چهاردهم^{۳۹} رخ نمود. بر اثر تعصبات سرسختانه لوئی چهاردهم، ۲۰٪ نفر از اتباع سخت کوش پروتستانی از فرانسه اخراج شدند. در همین زمان لوئی به علت بروز جنگهای پیاپی که سرانجامی موفقیت آمیز نداشت، اقتصاد فرانسه را چندگاهی نابود کرد. سلطنتی که باطمینان مردم و همراه با شکوه آغاز شده بود، با تلخی و در فقر و تنگدستی پایان پذیرفت.

پس از مرگ لوئی، باردیگر وضعیت رو به بهبودی گذاشت، گرچه نخستین نشانه‌های بهبودی وضعیت در همان آغاز با بیم و وحشت مواجه شد که ناشی از شیوع طاعون در مارس به سال ۱۷۲۰ م. بود. نیمی از جمعیت ۸۰۰۰۰ نفری این شهر کشته شدند. مصیبت محدود بود و از ایالت مارس پای فراتر نگذاشت، این نشاندهنده آن بود که بیماری طاعون قدرت سرایت خود را از دست داده است. در حقیقت این آخرین توان باسیل طاعون در اروپای غربی بود. پس از این طاعون، هیچ بیماری واگیر دیگری مشاهده نشد. در سراسر قاره اروپا میزان جمعیت شروع به افزایش نهاد، در ابتدا این روند کند بود و پس از آن جمعیت با سرعت بی سابقه‌ای افزایش یافت.

جمعیت فرانسه همراه با دیگر کشورها افزایش یافت، گرچه سرعت رشد جمعیت کم بود. در عصر جدید نیز جمعیت فرانسه با درصد کمتری نسبت به سده‌های میانه افزایش یافت، افزایشی که تنها به این کشور اختصاص دارد. این ارقام به تنهایی خیره کننده‌اند، ۲۹ میلیون نفر در ۱۸۰۰ م. و ۳۶ میلیون نفر در ۱۸۵۰ م. که در مقایسه با جمعیت دیگر کشورهای اروپایی اندک به نظر می‌رسند. علاوه بر این در نیمه دوم سده نوزدهم جمعیت فرانسه توانست به ۴۱ میلیون نفر افزایش یابد. در مجموع، این افزایش ناشی از عصر طولانی تر انسانها بود و علت آن بهتر شدن وضعیت بهداشت و سطح عمومی زندگی مردم بود. مهاجرت هیچ گاه نقش مهمی را در تاریخ جمعیت فرانسه ایفا نکرد. علت افزایش کند جمعیت فرانسه آن بود که میزان زاد و ولد اندک بود. ناگفته پیداست که فرانسویان به فعالیتهای تجاری پیشین خود بسان گذشته ادامه می‌دادند، اما اکنون به مهارتهای متداول خود جلوه جدیدی بخشیده بودند. این چنین به نظر می‌رسد که جلوگیری از زاد و ولد برای مبارزه با نابودی یک زندگی خوب در بین فرانسویان یک تمایل ملی محسوب می‌شود.

یکی از پیامدهای خودداری از تولید مثل آن بود که تا سال ۱۸۷۰ تعداد جمعیت آلمان از فرانسه بیشتر بود. در این سال بیسمارک موفق شد بر برتری دیرینه فرانسه چیره شود. در طول جنگ جهانی اول فرانسه نشان داد که از قدرت و اتحاد بسیار زیادی برخوردار است و بار دیگر برتری خود را به



Europe Area 3

اروپا ۳

/ جمعیت فرانسه در ۱۹۹۰ م: ۵۶/۲۰۰/۰۰۰ نفر /

دست آورد، اما خسارات بسیار زیاد بود (۱/۳۰۰/۰۰۰ فرانسوی جان باختند و کاستی زیادی در زادو ولد به وجود آمد). بدین ترتیب فرانسه با وجود موفقیت‌هایی در طول این جنگ بسیار ناتوان شد. این احساس گسترده که این کشور نمی‌تواند از عهده جنگ دیگری برآید داخل و خارج فرانسه را در بر گرفت و در عمل شکست سریع فرانسه در جنگ جهانی دوم نشان داد که این کشور قادر به تحمل نبرد دیگری نبوده و یا نمی‌خواسته است. شکست به بهای مرگ ۵۰۰/۰۰۰ نفر و کاهش ۲۵۰/۰۰۰ نفر در تولید مثل پدیدار شد، اما این شکست برای دفاع از ملت بود.

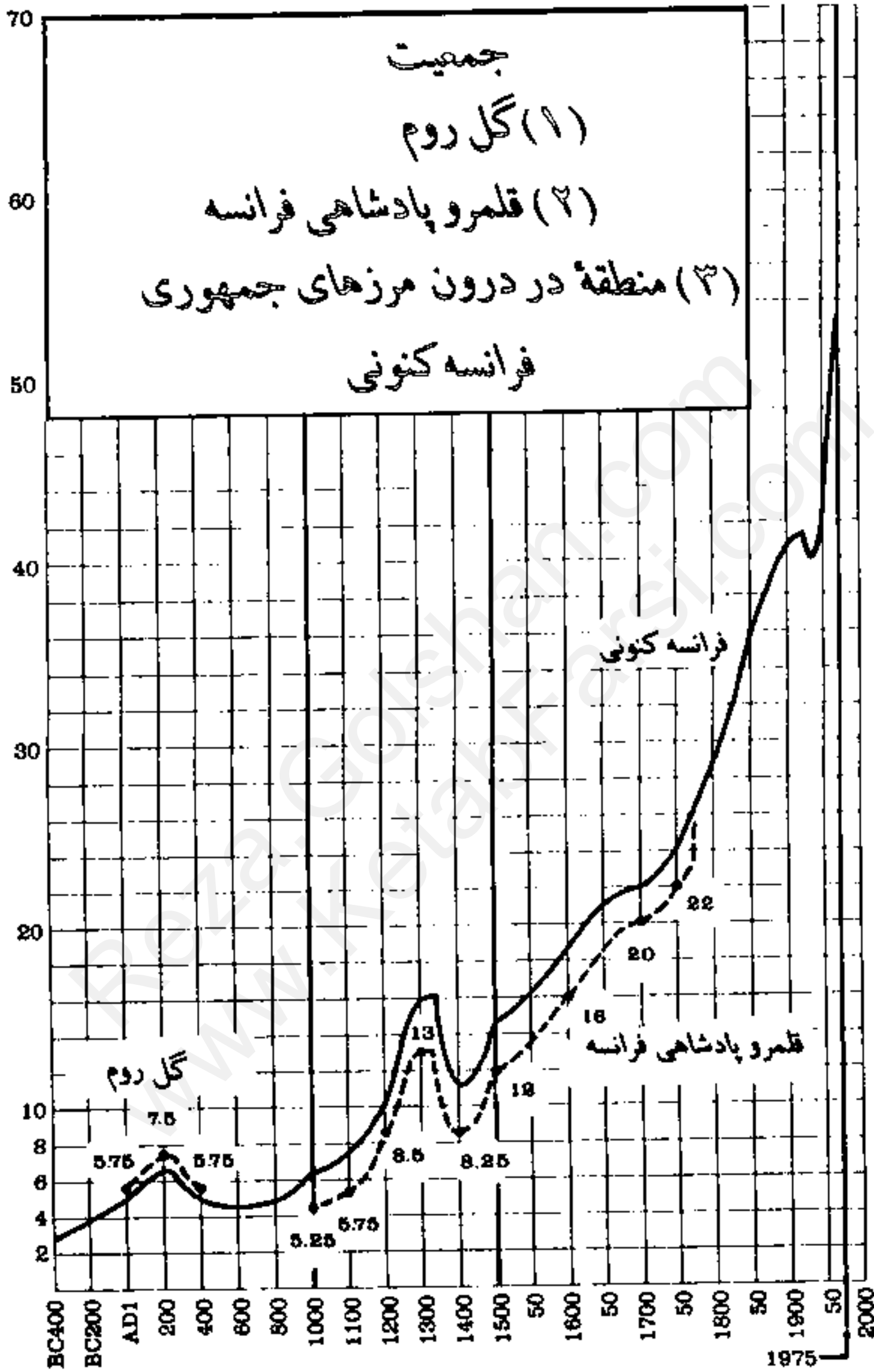
پس از جنگ، نوسانی چشمگیر، و غیر منتظره در میزان زادوولد در فرانسه پدیدار شد. علاوه بر این مهاجرت ۸۰۰/۰۰۰ پناهنده الجزایری به این کشور در ۱۹۶۳ - ۱۹۶۲ م. مجموع جمعیت فرانسه را به ۵۳ میلیون نفر کنونی رسانده است. در حدود ۳/۷۵۰/۰۰۰ نفر از این عده کارگران خارجی - بویژه ایتالیایی، اسپانیایی، پرتغالی و الجزایری - هستند. از دیرباز جمعیت انبوهی از خارجیان در این کشور زندگی کرده‌اند که تعدادشان در ۱۹۰۰ یک میلیون و در دهه ۱۹۳۰ م. ۳ میلیون نفر بوده و این در حالی است که فرانسه از این عده بهره‌فراوانی برده است.

مهمترین اقلیتهای بومی فرانسه از این قرارند: ۲ میلیون نفر از آنان به زبان الزاسی^{۱۱}، ۲ میلیون نفر به زبان انگلیسی و ۳۰۰/۰۰۰ نفر به زبان کرسی^{۱۲} (که تنها نیمی از این عده در کرس سکونت دارند) صحبت می‌کنند. نکته جالب این که تعدادی از فرانسویها از مردم پاسک^{۱۳} هستند که در کوههای پیرنه^{۱۴} سکونت دارند و ۱۰۰/۰۰۰ نفر از ۸۵۰/۰۰۰ نفر مجموع را (که بقیه اسپانیایی هستند) شامل می‌شوند.

جمعیت گُل، قلمرو پادشاهی فرانسه، امپراتوری فرانسه و جمهوری فرانسه

در زمان استیلای رومیان بر گُل، این کشور ۱۵٪ بزرگتر از مساحت فرانسه کنونی بود و در آغاز سلطنت فرانسه، در سده دهم، مساحت آن ۲۰٪ کمتر بود. از این رو لازم است که آمار جمعیت فرانسه با مساحت این کشور تطابق یابد. در ۱۷۰۰ م. شکاف بین فرانسه پیشین و نوین به ۱۰٪ کاهش یافت؛ در دهه ۱۷۶۰ این شکاف با الحاق لرن^{۱۵} و کرس به فرانسه بسیار کم شد.

در پی انقلاب فرانسه، بلژیک به خاک فرانسه ضمیمه شد. سپس پیروزیهای بی ثبات ناپلئون به وقوع پیوست که موجب شد جمعیت امپراتوری (به غیر از کشورهای تابعه) در ۱۸۱۲ به حدود ۵۰ میلیون نفر برسد. تمامی این دستاوردها بزودی بار دیگر از دست رفت و در ۱۸۷۰ ایالات آلزاس و



لرن نیز از فرانسه جدا شدند^{۱۵}. با بازپس گیری این دو ایالت در سال ۱۹۱۸ - که در این زمان جمعیت آنها به ۲ میلیون نفر بالغ شده بود - مرزهای فرانسه به وضعیت کنونی رسید.

منابع اولیه

هر چند سزار به تعداد قبایل سلتی در نبرد مازوئی (گالی *Gallic*) اشاره ای می کند، نخستین اطلاعات سراسری درباره جمعیت فرانسه از طریق درآمد مالیاتی که بر اجاق وضع می شد، به دست آمد که مربوط به سال ۱۳۲۸ میلادی است. رقمی که این آمارگیران به دست آوردند، قابل بحث است؛ چون آمارگیری ایشان تقریباً نیمی از منطقه کنونی فرانسه را در بر می گرفت و از سوی دیگر بعضی از این ارقام فردی با دلیل قابل اثبات است که به خطا رفته اند (از آن جا می توان تعداد جمعیت پاریس را ذکر کرد). نخستین تخمین موثق قابل استدلال توسط واوبان *Vauban* به سال ۱۷۰۰ - ۱۶۹۷ بر مبنای اطلاعات بدست آمده بویژه از کارگزاران ایالتی فراهم آمد. بار دیگر بر این دانسته ها بررسیهایی انجام شد و اخیراً از روی آنها پیش بینی شده است که جمعیت فرانسه در سلطنت معاصر ۲۰ میلیون و در مساحت امروزی ۲۲ میلیون نفر بوده است. نخستین مجموعه کنونی سرشماری جمعیت فرانسه در سال ۱۸۰۱ م. انجام شد.

نام نویسی داخلی از جمعیت در سال ۱۷۹۲ در فرانسه بنیان نهاده شد. در مدت بین تخمین جمعیت توسط واوبان و سرشماری سال ۱۸۰۱ توسط آمارگیران، آمارگیری به وسیله دفاتر ثبت آمار محلی انجام می شد. این ارقام از سال ۱۶۶۷ م. موثق و مستدل هستند و مقداری از کار در سالهای اخیر توسط آنها انجام شده است. بعضی از این دفاتر ثبت آمار اطلاعات قدیمی تری را شامل می شود و برای آن که این اطلاعات را مبنایی برای تعمیم قرار دهیم قضاوت در این باره که آنها تا چه زمانی مستدل هستند مشکل می باشد.

کتابشناسی

آن چه را که به عنوان یک اثر باستانی درباره تاریخ جمعیت فرانسه می توان نام برد کتاب:

E. Levasseur, La Population Francaise (1889) می باشد که هنوز هم بهترین منبع در این

زمینه محسوب می شود، گرچه لازم است همراه با این کتاب بخشهای مرتبطی از تحقیقات بلوخ

Beloch و راسل *Russell* مطالعه شود. هیچ پژوهش دیگری درباره پایان دوران ماقبل تاریخ که

بتوان به این تحقیقات افزود وجود ندارد. شیوه‌ای که توسط *L.R. Nougier in Population* 9,2 (1954) مورد استفاده قرار گرفته به مقدار زیادی مورد تردید است و ارقام به دست آمده بسیار بالا هستند. برای آشنایی با مالیات‌هایی که در مورد سال ۱۳۲۸ م. بر اجاق وضع شد به مقاله‌ای نوشته: *F. Lot* در *Bibliothèque de l'École des chartes* 90 (1929) مراجعه کنید: سرشماری شهر پاریس - که نشان دهنده وجود ۶۰۰۰۰ اجاق در منازل بود، آن هم در زمانی که پاریس گنجایش بیش از ۶۰۰۰۰ نفر را نداشت - از بین رفته است (نابودی این آمار موجب خشنودی بیشتر مردم شد). این سرشماری توسط *p. Bollinger* در *Revue Historique* 216 (1956) انجام شد.

معتبرترین مأخذ موجود در انگلستان درباره تاریخ جمعیت فرانسه از ۱۵۰۰ م. مجموعه مقالاتی است که توسط هنری *Henry*، گوبرت *Goubert* بورجیوس - پیشات *Pichat - Bourgeoise* و میوورت *Meuvert* در *Revelle* و *Glass* نگاشته شده است. خلاصه‌ای خوب از تحقیق عظیمی که درباره دفاتر ثبت محلی سده هجدهم صورت گرفته است در: *Special Number of Population* 30 (November 1975) گنجانده شده است. بحثی درباره روند خروج فرانسویهای پروتستان در:

W.C.Scotville, The Persecution of the Huguenots and French Economic Development (1970) ذکر شده است. درباره طاعون سالهای ۱۷۲۰ تا ۱۷۲۲ م. می‌توانید به:

J. - N. Biraben in "Glass and Revelle" کتاب اصلی درباره سالهای از ۱۸۰۰ م. بدین سوی، عبارت است از:

M.Huber H. Bunle , F.Boverat , La Population de la France (4th edn 1965)

اروپا ۲

کشورهای سفلا ۷۰/۰۰۰ کیلومتر مربع
۴ - ۱ بلژیک ۳۰/۰۰۰ کیلومتر مربع

(شامل لوکزامبورگ به وسعت ۲۶۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت در ۱۹۷۵ ۳۵۰/۰۰۰ نفر)

جمعیت بلژیک در دوره پارینه سنگی علیا (در حدود ۱۵/۰۰۰ ق.م.) کمتر از صد نفر تخمین زده می شود. حتی در دوره میانه سنگی (در حدود ۸۰۰۰ ق.م.) نیز جمعیت آن هنوز کمتر از ۱۰۰۰ نفر بود. کشاورزی ثابت در یک مکان که تقریباً ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد پدید آمد، موجب شد جمعیت به طور ناگهانی به ده هزار نفر بالغ شود و تعداد جمعیت با رشدی مداوم به ۳۰/۰۰۰ نفر (تا پایان دوره نوسنگی) و به ۱۰۰/۰۰۰ نفر (تا پایان عصر مفرغ) و به ۳۰۰/۰۰۰ نفر (در زمان سیطره رومیها) برسد. احتمالاً در مساعدترین وضعیت، جمعیت ایالت رومی گالیا بلژیکا^{۱۶} به ۴۰۰۰۰۰ نفر بالغ شد.

در سده سوم میلادی، نخستین موج جریان ژرمنی^{۱۷} که بزودی اروپای غربی را فراگرفت پدیدار شد. تاثیر آن بر بلژیک سریع و مصیبت بار بود. بسیاری از ساکنان ایالتها به سرزمینهای امن تر گریختند و در حین تخلیه ایالتها، آلمانیها به این مناطق مهاجرت می کردند. نیم قرن پس از سقوط روم، آلمانیها بر نیمه شمالی کشور حاکمیت داشتند و بین مردمی که به زبان آلمانی صحبت می کردند (فلاندرزهای^{۱۸} امروزی) و متکلمان به زبان رومی (والونهای^{۱۹} کنونی) تفاوتی پابرجا پدید آمد. بهتر شدن وضعیت کمترین میزان جمعیت دوران پس از باستان - در زمانی که بلژیک تقریباً ۲۵۰/۰۰۰ نفر جمعیت داشت - در سده نهم آغاز شد. در هزاره پس از میلاد جمعیت بار دیگر به تعداد پیشین خود در بهترین وضعیت استیلای رومیها رسید و در طول سه قرن بعد بلژیک به میزان افزایش

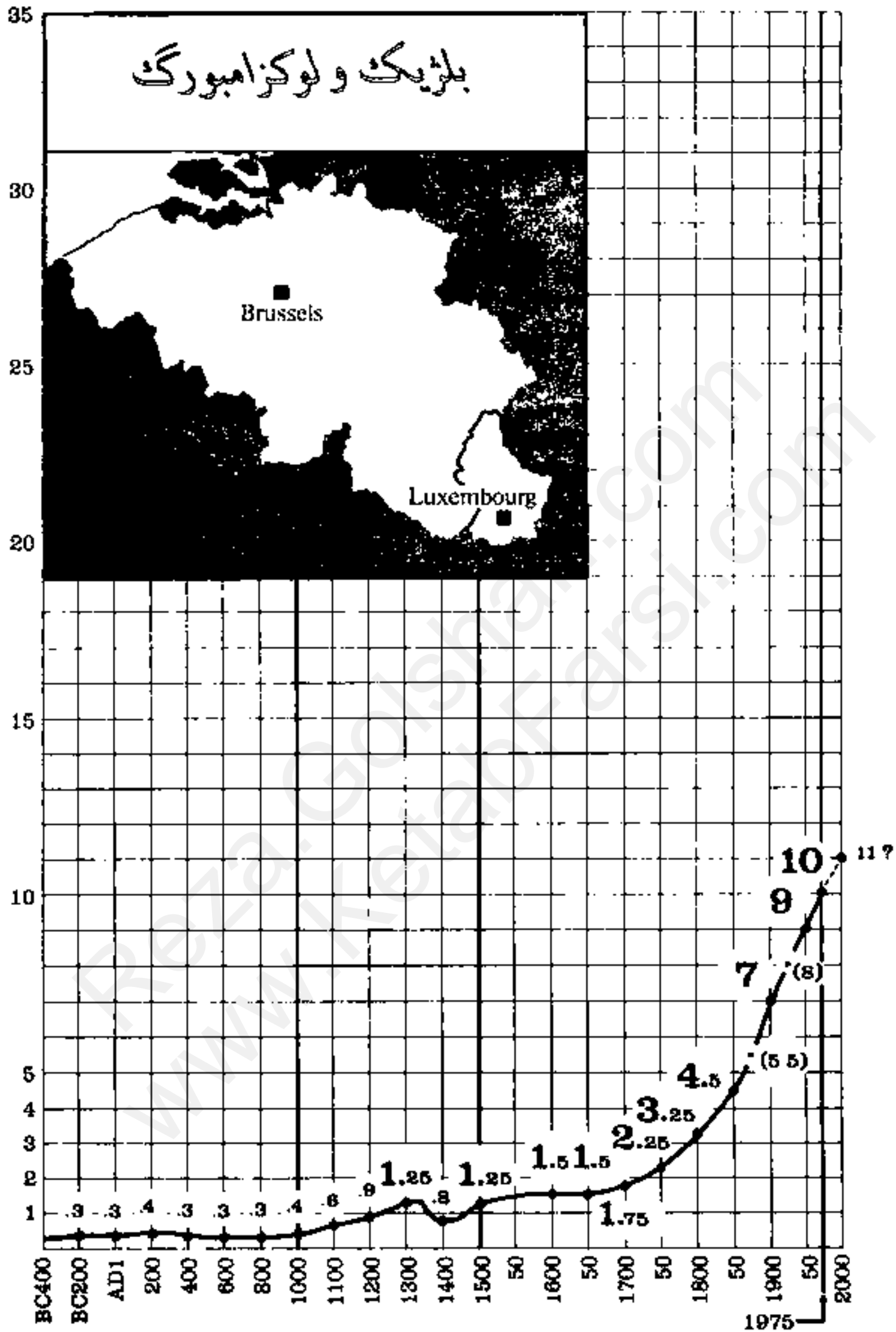
جمعیتی رسید که این کشور را در بالاترین سطح رشد اروپا قرار داد. جغرافیا نیز در آن نقش داشت: بلژیک که در مرکز شبکه تجاری اروپای شمالی پیشرفته قرار داشت از توسعه اقتصادی در سده‌های میانه بیشترین بهره‌برداری را کرد. بافندگان بلژیکی در مهمترین صنایع و تجارت لباس در عصر حاضر پیشقدم بودند. پیشکسوتان کارخانجات بلژیک نام فلاندرز را مترادف با موفقیت‌های بازرگانی کردند. تا ۱۳۰۰ میلادی جمعیت بلژیک ۱/۲۵۰/۰۰۰ نفر بود و این کشور موفق‌ترین و درعین حال دارای بیشترین تراکم جمعیت در قاره اروپا محسوب می‌شد.

مرگ سیاه در تداوم این روند وقفه‌ای ایجاد کرد. در زیر هجوم‌های مجدد طاعون، که ویژگی مشخص نیمه دوم سده چهاردهم است، نمودار جمعیت بلژیک کاستی گرفت و به رقم اندک تقریباً ۸۰۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۴۰۰ م. رسید. جبران کامل این کاستی در طول سده پانزدهم به وقوع پیوست. اما هیچ‌گاه بلژیک موقعیت تجاری پیشین خود را باز نیافت. در زمانی که اقتصاد بلژیک متزلزل بود، اسپانیا در طول سلطنت امپراتور چارلز^۵ بر آن کشور استیلا یافت.

حکمرانی اسپانیایی‌ها پیامد خوبی به همراه نداشت. شکنجه و تفتیش عقاید مذهبی منجر به شکل گرفتن پروتستان در هلند شد و وضع مالیات، تجارت و ابتکار را نابود کرد؛ در نتیجه هیچ‌گونه رشدی در مجموع جمعیت بلژیک بین سالهای ۱۵۵۰ تا ۱۶۵۰ پدید نیامد. این چنین به نظر می‌رسید که کل جمعیت، مقارن واپسین سالهای سده هفدهم، در کمتر از ۱/۵ میلیون نفر باقی مانده است.

بلژیک به کمک انقلاب صنعتی از این رکود رهایی یافت. زغال، آهن و نزدیکی به انگلستان، بلژیک را به نخستین کشور در قاره اروپا تبدیل کرد و این کشور موفق شد دگرگونی صنعتی را تحمل نماید و توانست تأثیرات جمعیتی این تحول را احساس نماید. بین ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی جمعیت تقریباً دو برابر شد و تا سال ۱۹۰۰ به نزدیک ۷ میلیون نفر رسید. از آن زمان تا کنون رشد جمعیت، بجز در طول جنگ، ثابت باقی مانده است. تعداد جمعیت بلژیک در سال ۱۹۷۵ تقریباً بیش از ۱۰ میلیون نفر بود.

گوناگونی جمعیت بلژیک - که پیش از این تقریباً به‌طور یکسان بین ایالت‌های فلاندرز و والون تقسیم شده است - در سالهای اخیر با ورود کارگران خارجی تشدید شد. روند ورود کارگران خارجی به‌طور متداول ۲۵۰/۰۰۰ نفر بوده است که یک سوم از آنان ایتالیایی می‌باشند. میزان رشد جمعیت بلژیک افزایش نخواهد یافت و بعید به نظر می‌رسد که جمعیت آن از ۱۱ میلیون نفر در سال ۲۰۰۰ تجاوز نماید.



اروپا ۴ - ۱

/ جمعیت بلیژیک در ۱۹۹۰ م.: ۱,۰۰۰ / ۸۶۷ نفر /

/ جمعیت لوکزامبورگ در ۱۹۹۰ م.: ۲۷۴ / ۰۰۰ نفر /

۴-۲ هلند ۳۰/۰۰۰ کیلومتر مربع

جمعیت هلند که در دوره پارینه سنگی کمتر از ۱۰۰ نفر بود به ۲۰۰۰ نفر در دوره میانه سنگی (۷۰۰۰ ق.م.) و ۱۰۰۰۰ نفر تا اواخر دوره نوسنگی (۳۰۰۰ ق.م.) و به ۵۰۰۰۰ نفر تا پایان عصر مفرغ (۱۰۰۰ ق.م.) رسید. در اولین سالهای پس از میلاد مجموع جمعیت هلند ۲۰۰/۰۰۰ نفر بود؛ به نظر نمی‌رسد که این رقم به مقدار درخور توجهی در طول چندین سده تغییر یافته باشد. فریسلانندی‌ها^{۵۱} - مردم آلمانی که مناطقی از هلند کنونی را در آن زمان به تصرف خود درآوردند - ارتباطی دوستانه با رومیها برقرار کردند و کنترل مستقیم ایشان به بخش جنوبی کشور محدود شد. آنان هیچ نقشی در جنبشهای خشونت‌آمیزی که موجب سقوط امپراتوری روم شد، ایفا نکردند و در حکومت‌های مختلفی که توسط بربرها در قلمرو آنها برپا شد، دخالتی نداشتند. در حقیقت این حوادث سیاسی از اهمیت کمتری نسبت به موقعیت هلند در دریاها برای این کشور پدید آورد. توفانهای عظیمی در طول سده پنجم به وقوع پیوست و خسارات متعاقب آن دستاوردهایی که در طی سده‌های پیشین به دست آمده بود، از بین برد.

دوران بعدی رشد در سده دهم میلادی روی داد که به منزله قسمتی از صعود ناگهانی بود که اروپا را از ادوار تاریک (قرون وسطا) خارج کرد. جمعیت هلند در هزاره میلادی از ۲۵۰/۰۰۰ نفر گذشت و روندافزایش بامیزانی ثابت در طول سده‌های اولیه قرون وسطا ادامه یافت. گرچه جمعیت ۸۰۰۰۰۰ نفری

هلند در ۱۳۰۰ م. تا حدودی تحت الشعاع جمعیت ۱/۲۵۰/۰۰۰ نفری بلژیک قرار گرفت، ولی عدد قابل توجهی بود. اما پس از آن، هلند هیچ گاه به موقعیت قدرتمندانه مشابهی در سده‌های میانه در صحنه اقتصاد اروپا، برخلاف دیگر کشورهای مجاور جنوبی خود، دست نیافت.

چون هلند با سرعت بیشتری نسبت به بلژیک موفق شد از طاعون سده چهاردهم رهایی یابد، تا حدودی عقب ماندگی شمال نسبت به جنوب کاهش یافت. این مسأله در سده شانزدهم کاملاً دگرگون شد؛ در این زمان قیام در مقابل حاکمیت اسپانیایی‌ها دو نیمه کشورهای سفلا^{۵۲} (کشورهای بنلوکس) - بیشتر به نفع شمال - را از یکدیگر جدا کرد. جمهوری تازه متولد شده هلند شگفتی جهان اقتصاد را برانگیخت. ناوگان کوچک هلند به نیروی دریایی تبدیل شد که تجارت حمل و نقل اروپا را در انحصار خود گرفت و موجب اندوختن ثروت هلند و امریکا در آمستردام شد. سطح زندگی هلند به بالاترین میزان جهانی دست یافت: این عامل همراه با سیاست آزادمنشی که از روزگار خود بسیار جلوتر بود موجب مهاجرت قابل توجهی از هلند جنوبی و آلمان شمالی به این منطقه شد. نتیجه آن افزایش ناگهانی جمعیت از ۱/۲۰۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۵۵۰ به ۱/۹۰۰/۰۰۰ نفر در ۱۶۵۰ بود.

معجزه اقتصادی هلند در کنار فعالیتهای سیاسی فزاینده‌ای که سرانجام موجب توقف در توسعه بیشتر شد، قرار داشت. کمتر از ۲ میلیون نفر پشتوانه جمعیت اندکی بود تا بتواند جنگی را در برابر قدرتهای بزرگ اروپایی برپا کند. در اواخر سده هفدهم خورشید کامیابیهای هلند به علت مالیاتهایی که بر پیکر هیچ ملت دیگری اینچنین ضربه نزده بود، در حال افول بود و رشد جمعیت متوقف شد. رقم ۱/۹۰۰/۰۰۰ نفری جمعیت هلند تا ۱۷۵۰ بدون تغییر ماند و تنها در سال ۱۸۰۰ اندکی افزایش یافت. در این دوران، صنعتی شدن سریع بلژیک موجب شد که این کشور بار دیگر برتری در جمعیت را به دست گیرد. جمعیت بلژیک و لوکزامبورگ در ۱۸۰۰ میلادی ۳/۲۰۰/۰۰۰ نفر بود (در برابر جمعیت هلند که ۲/۱۰۰/۰۰۰ نفر بود) و در ۱۹۰۰ جمعیت این دو کشور به ۶/۹۰۰/۰۰۰ نفر رسید (و جمعیت هلند به ۵/۲۰۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت). اما در سده بیستم بار دیگر جمعیت هلند از دو کشور بلژیک و لوکزامبورگ پیشی گرفت. جمعیت هلند در سال ۱۹۷۵، ۱۳/۵ میلیون بود که بیش از جمعیت ۱۰ میلیون نفری بلژیک و لوکزامبورگ در همین سال بود. میزان رشد جمعیت نسبتاً زیاد هلند ادامه یافته است. جمعیت این کشور در سال ۲۰۰۰، ۱۶ میلیون نفر تخمین زده می‌شود.

یک دلیل قابل قبول برای میزان زاد و ولد نسبتاً زیاد هلند - که به طور متداول بیشترین مقدار در اروپای غربی است - رقابت بین جوامع پروتستان و کاتولیک می‌باشد. گرچه پروتستان‌ها بر تاریخ

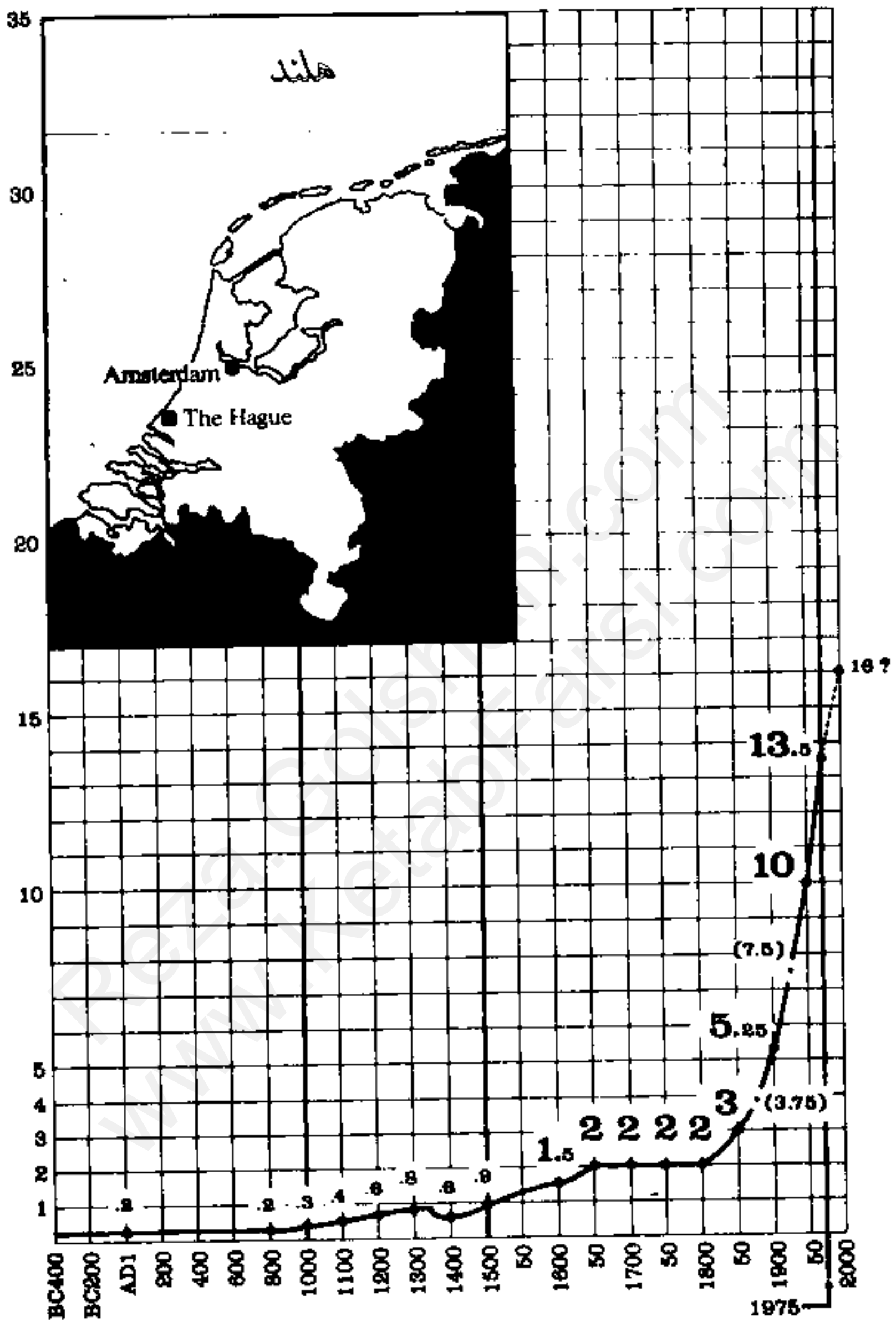
هلند حکمفرمایند، در حال حاضر تفاوت زیادی بین این دو جامعه وجود ندارد. چون در سده بیستم پروتستان‌ها زمین‌هایی را در اختیار کاتولیک‌ها قرار داده‌اند از نسبت ۳ به ۲ در آغاز این قرن، پیشاپیشی پروتستان‌ها به نسبت متداول ۵ به ۴ کاهش یافته است. در این بین مهاجرت نقش مؤثری ایفا کرده است. تقریباً ۲۵۰۰۰۰ هلندی پس از استقلال اندونزی به کشور خود بازگشتند. شمار کمتری از جمعیت دو رگه اروپایی و آسیایی به بلژیک بازگشتند. مجموع دیگر مهاجران پس از جنگ تقریباً ۵۰۰۰۰۰ نفر است. با وجود آن‌که در این زمان بیش از ۱ میلیون هلندی مهاجرت کرده‌اند، تغییری در مجموع به وجود نیامده، بلکه تنها گوناگونی جمعیت افزایش یافته است.

منابع اولیه

گزارش سزار از جمعیت بلژیک نشان دهنده وجود ۳۰۰/۰۰۰ نفر درون مرزهای کنونی است. هیچ اطلاعات سودمندی درباره بخش شمالی راین هلند در طول این دوران و همچنین درباره بلژیک و هلند در طی سده‌های میانه وجود ندارد. وضعیت در سده سیزدهم رو به بهبودی گذاشت، تا سده پانزدهم اطلاعات مالیاتی بسیار زیادی وجود داشت و با به وجود آمدن دفاتر ثبت آمار محلی در قرن شانزدهم، دانسته‌های در دسترس جمعیت‌نگاری تاریخی به مانند هر یک از کشورهای اروپایی معتبر می‌نمود. از آن پس آینده روشن است: شمارش جمعیت توسط مسؤولان اتریشی در بلژیک به سال ۱۷۸۴ م. انجام شد و در طول اشغال فرانسه (۱۸۱۳ - ۱۷۹۵ م.) سرشماری جمعیت در بلژیک و هلند صورت گرفته است. اتحاد بین دو نیمه کشورهای سفلا پس از جنگ‌های ناپلئون به وقوع پیوست و مدت بسیار زیادی به درازا کشید که در طی آن نخستین سرشماری عمومی در ۱۸۲۹ م. برگزار شد. سرشماری در هر ده سال یک بار به صورت برنامه‌ای طرح ریزی شده ادامه یافته است (در حالی که در ۱۸۸۰، سالهای منتهی به صفر برای سرشماریهای بعدی در نظر گرفته شد و در دو نوبت (۱۹۴۷ و ۱۹۶۱) در جهت برداشتن گامهایی پس از جنگ جهانی دوم، سرشماریهایی انجام شد).

کتابشناسی

راسل جمعیت کشورهای سفلا را در ۱۲۰۰ م. در حدود یک میلیون نفر تخمین می‌زند، تاکنون هیچ کس بدین صراحت جمعیت این کشورها را در انتهای سده‌های میانه تخمین نزده است، گرچه عموماً این رقم حداقل معادل جمعیت کشورهای سفلا در ۱۵۰۰ است. تمامی اطلاعات درباره هلند از



اروپا ۴ - ۲

/ جمعیت هلند در ۱۹۹۰ م.: ۱۴/۸۵۵/۰۰۰ نفر /

۱۵۰۰م. تا عصر حاضر توسط اسلیشر وان بٹ *Slicher Van Bath* ارائه شده است. آمار وی دربارهٔ هلند کنونی در مقاله‌ای از *Revelle* و *Glass* و با تفصیلی بیشتر، اما به زبان انگلیسی در *A.A.G. Bijdragen 12 (1965)* عرضه شده است. تا کنون هیچ کسی چنین کار مشابهی را به کمک اطلاعات مناسب دربارهٔ بلژیک انجام نداده است، گرچه نظریات چندی دربارهٔ تاریخ جمعیت بلژیک در مجموع ارقام کشورهای سفلا که توسط *R.Mols* در هم‌کاریش با *Fontana Economic History of Europe (Vol 2. Chapter 1)* ارائه شده به چشم می‌خورد. رقم کمتر جمعیت وان بٹ از آمار مولز که مجموعه‌ای از سرشماری جمعیت نیمهٔ جنوبی کشورهای سفلا محسوب می‌شود بسیار مشابه با رقمی است که توسط ما مورد استفاده قرار می‌گیرد.

آگاهی‌هایی دربارهٔ مهاجرت به داخل و خارج هلند در سالهای اخیر در *Kosinski* به اختصار بیان شده است.

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

اروپا ۵

آلمان ۳۶۰/۰۰۰ کیلومتر مربع

۵ - ۱ آلمان غربی ۲۵۰/۰۰۰ کیلومتر مربع

۵ - ۲ آلمان شرقی ۱۱۰/۰۰۰ کیلومتر مربع

هنگامی که آخرین عصر یخبندان پایان یافت، کمتر از هزار شکارچی که دشتهای آلمان شمالی را در جستجوی گوزن تا اسکاندیناوی در می نوردیدند، به صورت گروههای مختلف یابنده غذا که اغلب دارای روشهای غیر متحرک بودند، آلمان را ترک کردند. این جمعیت در دوره میانه سنگی آرام افزایش یافت و تا هزاره ششم پیش از میلاد تعدادشان به حدود ۲۵۰۰۰ نفر بالغ شد. در این زمان نخستین کشاورزان پدید آمدند. آنان از جنوب شرقی مهاجرت کردند و به همراه خود صنعت جدیدی آوردند که بیانگر آغاز دوره نوسنگی است: این عده بزودی آلمان را به مرکزی مهم برای گسترش هر چه بیشتر گروههای نژادی هند - اروپایی، به آن چه آنان بدان تعلق داشتند تبدیل کردند. جمعیت در ۳۰۰۰ ق.م. (پایان دوره نوسنگی) به ۳۰۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت و تا ۷۰۰ پیش از میلاد (پایان عصر مفرغ) به ۱ میلیون نفر رسید.

همان سان که نژاد هندی - اروپایی افزایش می یافت در آنان تفاوتهایی ایجاد می شد. در آلمان تضادی بین ژرمن های شمال (واسکاندیناوی) و سلتی های جنوب (وگل ها) وجود داشت. از آغاز، ژرمن ها چه به علت حرص و درنده خویی و یا زادوولد سریعتر و یا هر دو عامل از سلتی ها پیشی گرفتند. هنگامی که ژولیوس سزار در ۵۸ پیش از میلاد به رود راین رسید، تعداد اندکی سلتی در کناره آلمانی رودخانه زندگی می کردند و هجوم ژرمن ها بر گل ها قریب الوقوع می نمود. خوشبختانه سزار ۳

* آگاهیهای جمعیت نگاری در این بخش، مربوط به پیش از اتحاد دو آلمان است. م.

میلیون ژرمن روزگار خود را در درون قبایل بی شمار ستیزه گر، جدا از یکدیگر جای داده بود. این مسأله او را قادر ساخت تا جمعیت اندکی که در مقابل وی قرار داشتند را بدون مشکل زیادی شکست دهد. در نتیجه گُل سلتی به عنوان یک ایالت امپراتوری روم بر جای ماند.

در طول مدت چهار قرن بعد، رومیها از توسعه طلبی آلمانها به سوی غرب جلوگیری کردند و آلمانیهای باقی مانده یعنی تمام قبایل ژرمن - مجبور بودند بخت و اقبال خود را در شرق بیابند. سپس در ۴۰۶ پس از میلاد رود مرزی راین از تصرف رومیها خارج شد. ژرمن ها که امپراتوری در امان آنان بود (و هون ها^{۴۵} در رکاب آنان بودند) در سرتاسر رودخانه راین سرازیر شدند و جنگجویان ژرمنی برای گستراندن قلمرو خود تا اسپانیا و افریقای شمالی پیش رفتند. آنان با احتیاط بیشتری سرزمینهای نزدیکتر گُل را از آن جدا کردند. موفقیت برجسته این مهاجرت به *Volkerwanderung* مشهور بود که بیش از آن که موجب کاهش فشار جمعیت شود مشرق آلمان را به منطقه ای خالی از سکنه تبدیل کرد. بزودی اسلاوها از لهستان این منطقه را در نوردیدند.

آلمان غربی در زمان امپراتوری شارلمانی (۸۰۰ م.) به صورت حکومتی واحد درآمد و بخشی از اروپای مسیحی شد. کمتر از دو سده بعد، آلمان قلب تشکیلات عظیم سیاسی آن زمان، «امپراتوری روم مقدس ملت آلمان»^{۴۶}، را تشکیل می داد. امپراتوری در موقعیت خوبی قرار داشت، اما بهتر شدن وضعیت جمعیتی و اقتصادی بسیار واقعی بود. جمعیت آلمان بین ۱۰۰۰ تا ۱۳۰۰ میلادی بیش از دوبرابر شد و از کمتر از ۴ میلیون نفر افزایش یافت. در حالی که دهکده های قدیمی رشد می کردند، دهکده های جدید در مناطقی که بیش از این زمینی جنگلی و یا بایر دست نخورده بود بوجود آمدند. گسترش، از غرب به شرق مراحل پیشرفت خود را می پیمود، این گسترش به روندی از مهاجرت دهقانان آلمانی مربوط بود که منجر به اضمحلال برده داری در بخش غربی و بازگشت وحدت قومی در تمام مناطق شد.

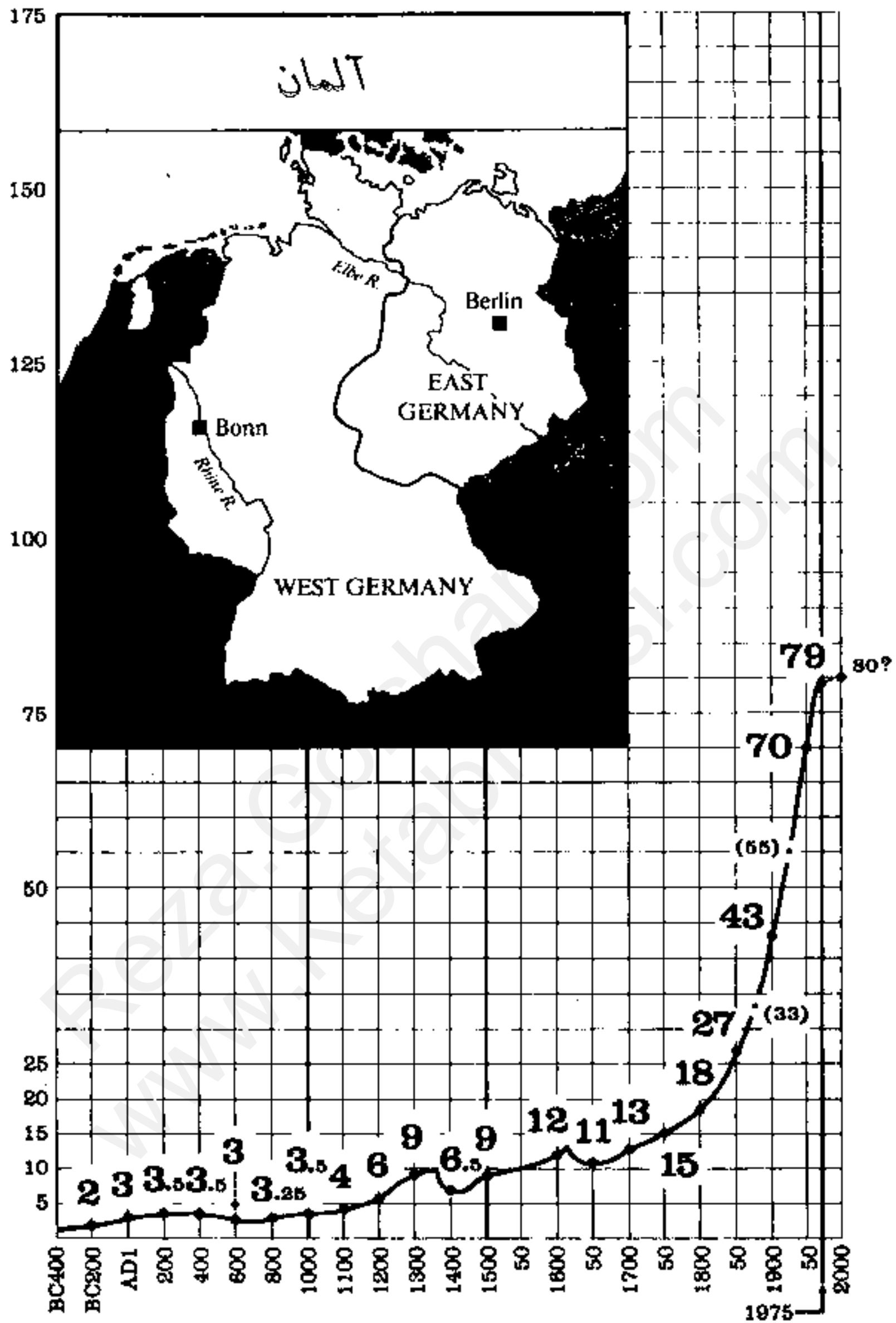
این بخش از تاریخ جمعیت آلمان، با طاعون به پایان رسید. تا ۱۴۰۰ م. جمعیت به کمتر از ۶/۵ میلیون نفر رسید. رشد جمعیت در سده پانزدهم تداوم یافت و در آغاز توفقی در آن پدیدار شد. تا پایان این قرن جمعیت آلمان از مرز ۹ میلیون نفر با فراتر نگذاشت و تا پایان سده ۱۶، مجموع جمعیت به ۱۲ میلیون نفر رسید. تا زمان بروز جنگ سی ساله^{۴۷} در سال ۱۶۱۸ م. جمعیت آلمان ۱۳ میلیون نفر بود. تاثیرات جمعیتی جنگ سی ساله موضوعی مورد بحث برای بسیاری از مناظره های علمی بوده است. در بعضی موارد، نشان داده شده است که تلفات مصیبت بار به ظاهر فاجعه آسا بر اثر بازگشت

کوتاه مدت مردمی که به سرزمین خویش بازگشتند پدید آمد و به مدت زمانی که نیروهای نظامی تغییر مکان دادند، ارتباط دارد. آشکارا این خطر وجود دارد که وضعیت مناطقی را که تلفات شدید داشته است به دیگر مناطق تعمیم بخشیم. چون جنگ، برخی از بخشهای آلمان را نسبتاً به وضعیتی که پیش از این خسارت ندیده بود باقی گذاشت. اما اکنون عموماً این دیدگاه پذیرفته می‌شود که کاهش قابل توجه در جمعیت بیشتر مناطق وجود داشته است. جنگ، خسارتی بسیار بر اقتصاد وارد کرد و در نتیجه الگوهای تغذیه‌ای و سلامتی جامعه از پایه نابود شد. طاعون و دیگر بیماریها بطور متناوب و به سختی مصیبت‌هایی را پدید آورد. تا زمانی که خصومت پایان یافت، آلمان منطقه‌ای مصیبت زده محسوب می‌شد؛ مردمانش یقیناً فقیرتر و احتمالاً تعدادشان ۲ میلیون نفر کمتر بود.

تا ۱۷۰۰ میلادی خسارات جنگ جبران شد، در ۱۸۰۰ میلادی آلمان کشوری با جمعیت ۱۸ میلیون نفر بود، در اوایل سده نوزدهم تأثیرات انقلاب جمعیتی پدیدار شد و مسؤولان شروع به صحبت درباره مشکل افزایش جمعیت کردند. در برخی از قلمروهای سلاطین مستبدتر، تلاشهایی در جهت کاهش میزان زادوولد با تدوین قوانینی در برابر ازدواجهای افراد نوجوان و مستمندان انجام شد. حکومت‌های آگاه‌تر با تشویق به مهاجرت دست به تلاشهایی زدند. با گذشت زمان میزان مهاجرت به خارج افزایش یافت. تا ۱۹۰۰ میلادی ۵ میلیون آلمانی پا به قاره آمریکا گذاشت. این رقم در سده حاضر به بیش از ۱/۵ میلیون نفر افزایش یافته است.

با وجود این، رشد جمعیت آلمان بسیار سریع بوده است. در ۱۹۱۴ میلادی منطقه درون مرزهای کنونی، ۵۳ میلیون نفر جمعیت داشت. شهرنشینی و صنعتی شدن، این جمعیت چند میلیونی را در بهترین سطح که انتظار آن می‌رفت قادر به محافظت از خود کرده است. این در حالی است که افزایش بسیار زیاد جمعیت، تلاشهای وافر هر جامعه‌ای را از حرکت بازداشته است. آن چه که در راستای نیاز سیاسی برای افزایش محیط زیستی برای ادامه حیات یا بهبود اوضاع ملت آلمان^{۵۶} انجام شد، یکی از جنبه‌هایی است که موجب شد همسایگان آلمان از این کشور در هراس باشند. این روند در نخستین جنگ جهانی آغاز شد.

آلمان بهای سنگینی برای این ستیزه‌ها پرداخت کرد. این کشور در جنگ نخست جهانی ۱/۶ میلیون نفر و در جنگ دوم ۳/۵ میلیون نفر کشته داد (۵۰٪/۰۰۰ نفر از آنان افراد غیر نظامی بودند). تلفات بیشتر، ندرتاً نمودار جمعیت را ناهماهنگ می‌کند، چون با ورود ۴ میلیون پناهنده از شرق و سرزمین سودت^{۵۷} انحرافی در نمودار جمعیت به وجود آمد.



اروپا ۵

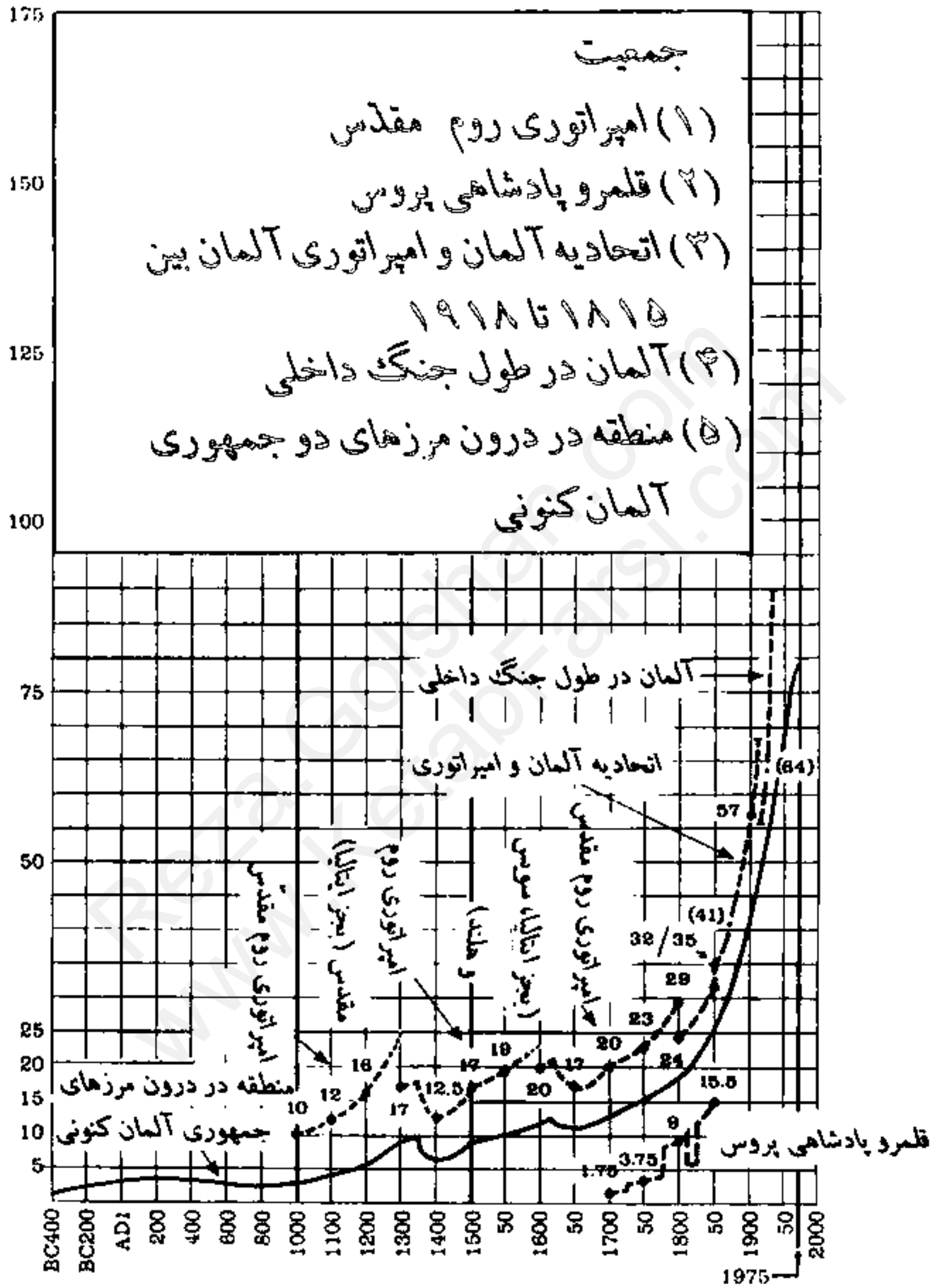
/ جمعیت آلمان غربی در ۱۹۹۰ م. ۶۱/۶۰۰/۰۰۰ نفر /
 / جمعیت آلمان شرقی در ۱۹۹۰ م. ۱۶/۵۰۰/۰۰۰ نفر /

دو حکومتی که آلمان پس از شکست در جنگ دوم جهانی بدان تقسیم شده بود، دارای ویژگیهای جمعیتی کاملاً متفاوتی بود. آلمان شرقی در مقایسه با همسایه موفقترش از تلفات پیوسته و یکنواختی از نظر جمعیت رنج برده است. این عامل در ملتی با میزان رشد طبیعی زیر صفر موجب کاهش در تعداد جمعیت از ۱۸/۵ میلیون نفر، در ۱۹۴۶ م.، به ۱۷ میلیون نفر، در سالهای اخیر، شده است. وضعیت آلمان غربی بسیار متفاوت است. همان سان که معجزه اقتصادی نمودار می‌شد، مردم بی‌شماری به علت توسعه بسیار زیاد به درون آلمان غربی مهاجرت کردند. در ابتدا روند مهاجرت با ادامه روان شدن پناهندگان قابل توجه نبود (۶ میلیون نفر دیگر از سالهای نخستین پایان جنگ). پس از آن چنین به نظر می‌رسید که با تحوّل - که بیشتر توسط ایتالیاییها به وجود آمد - درون جامعه اقتصادی اروپا^{۵۸} وضعیت، خوشنود کننده تر شده است. اما از دهه ۱۹۶۰ مقدمات ویژه‌ای برای ورود کارگران خارجی از یوگسلاوی و ترکیه به آلمان ترتیب داده شد. در مجموع بیش از ۲/۵ میلیون نفر از این کارگران مهمان امروزه در آلمان غربی زندگی می‌کنند. افزایش مجموع جمعیت با توسعه اقتصادی هماهنگ بوده است - از ۴۶ میلیون نفر در ۱۹۴۶ به ۶۲ میلیون نفر در زمان حاضر. با وجود آن که اقتصاد آلمان هنوز هم در حال توسعه است، رشد جمعیت ظاهراً متوقف شده است. این مسأله ممکن است خوشحال کننده باشد که آلمان غربی و شرقی در سال ۲۰۰۰ از جمعیتی بیش از تعداد جمعیت امروز برخوردار نخواهند بود.

امپراتوریه‌ها و جمهوریه‌ها

رایش اول^{۵۹} آلمان در سده دهم توسط امپراتورهای ساکسون تأسیس شد. آلمانها منطقه مرتبط با حکومتهای نوین آلمان، سوئیس، اتریش و هلند را علاوه بر سرزمینهای مرز شرقی فرانسه، دوسوم چکسلواکی و دو سوم بخش شمالی ایتالیا را تحت سیطره خود درآوردند. این مجموعه کشورها، «امپراتوری روم مقدس»^{۶۰} معروف، خود دارای جمعیتی در حدود ۱۰ میلیون نفر بود. تقریباً در ۱۲۰۰ م. این مجموعه، قدرت خود را از دست داد. در این زمان جمعیت آن به ۱۶ میلیون نفر افزایش یافته بود و البته قدرت سیاسی تا حدودی در شمال آلپ تداوم یافت، از این رو ما با منحنی در نمودار جمعیت مواجه هستیم که در آن جمعیت این منطقه را بین ۱۳۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی نشان می‌دهد.

در طول سده هجدهم، قدرت جدید امپراتوری پروس^{۶۱} در اروپا پدیدار شد. در طی سده بعدی پروس تمامی حکومتهای دیگری را که در ابتدا بصورت اتحادیه گمرکی^{۶۲} (در ۱۹۳۴ م) و سپس به



شکل یک امپراتوری (۱۸۷۱م) سازمان داده بود، زیر نفوذ خود گرفت. افزایش جمعیت آلمان که برای سال ۱۸۵۰ نشان داده شده، در مجموع به تصمیمات حکومتی مربوط است - تصمیمی که ایالت‌های شرقی پروس را جزء بقیه بخشها محسوب کرد. پیش از این پروس‌ها خیال داشتند آلمان را جدای از آن نگه دارند. بزودی بار دیگر خط مرزی در ۱۸۶۶ به نفع دانمارک و در ۱۸۷۱ م. به نفع فرانسه جلوتر رفت. در ۱۹۱۴ جمعیت امپراتوری به ۶۸ میلیون نفر رسید.

پس از جنگ جهانی اول، آلمان مجبور شد ایالت‌های آلتزاس و لرن را به فرانسه بازگرداند^{۶۳} و منطقه درخور توجهی را به حکومت جدید لهستان ببخشد. جمعیت اصلی جمهوری وایمار^{۶۴} به ۶۰ میلیون نفر کاهش یافت. هیتلر در ۱۹۳۸، اتریش را و در ۱۹۳۹ تقریباً تمام چک و اسلواکی را ضمیمه خاک خود کرد. تا پیش از آغاز جنگ، وی بر ۹۰ میلیون نفر حکومت می‌کرد.

منابع اولیه

تقریباً هیچ اطلاعاتی که تخمین جمعیت آلمان را مبنای خود قرار دهد، تا زمانی که ما به انتهای دورانهای میانه می‌رسیم، وجود ندارد. پس از آن مقداری پیشینه مالیاتی که در سده ۱۶ توسط دفترهای ثبت آمار محلی صورت گرفته است، وجود دارد. نخستین سرشماری در سده هجدهم انجام شد، که البته بازگوکننده جمعیت در برخی از ایالتها بود. این سرشماری ناقص غیر قابل اعتماد توسط نخستین آمارگیری پان ژرمنی در ۱۸۵۳ م. به سرانجام خود رسید. سرشماریهای دیگری در ۱۸۶۱، ۱۸۶۷، ۱۸۷۵، صورت گرفته و هر پنج سال از آن زمان تا پایان امپراتوری آمارگیری شده است. آمارگیریهای جنگ داخلی در سالهای ۱۹۱۹، ۱۹۲۵، ۱۹۳۳ و ۱۹۳۹ انجام شد و دو سرشماری در پیش از جنگ که تمام آلمان را در برمی‌گرفت در ۱۹۴۶ و ۱۹۵۰ م. برگزار شد. پس از آن در آلمان غربی، در ۱۹۶۱ و ۱۹۷۰ و در آلمان شرقی در ۱۹۶۴ و ۱۹۷۱ سرشماری شده است.

کتابشناسی

راسل مجموعه‌ای از ارقام جمعیتی را برای دورانهای باستان و سده‌های میانه ارائه می‌کند که قابل قبول به نظر می‌رسد. نخستین عددی که وی بدان معتقد است با رقمی که توسط جی. میلدنبرگر G. Mildenerberger در *Sozial - und Kulturgeschichte der Germanen (1972)* پیشنهاد کرد، هماهنگ است. رقمی که وی برای جمعیت آلمان پیش از بروز طاعون عنوان می‌کند مشابه آن چیزی

است که بلوخ Beloch در:

Die Bevölkerung Europas in Mittelalter, *Zeitschrift für Socialwissenschaft* 3: 405 -

(1900) 423 بدان معتقد است. مجموعه‌ای دیگر از اعداد که در این زمان، سالهای بین ۱۲۰۰ تا ۱۸۰۰

را در بر می‌گیرد در: *The Jahrbuch für Nationalökonomie und Statistik* 1935 ارائه شده است

(به نقل از کلارک Clark*، صفحه ۹۵). برای سرشماریهای نخستین تنها در ایالت‌های آلمان رجوع کنید

به: *E. Keyser, Bevölkerungsgeschichte Deutschlands* (1938) صص ۲۱ - ۲۰۲ و ۲۹۳ - ۲۹۱

. برای قرن ۱۹ نگاه کنید به: *The syntheses in Sundberg and the Handwörterbuch*.

کتابشناسی از بحثها دربارهٔ تاثیرات جمعیتی جنگ سی ساله در: *D.V. Glass, Numbering the*

people (1973), P.35, n.72 وجود دارد. هیچ کس دربارهٔ قرن هجدهم، کاری واقعی و خوشنودکننده

انجام نداده است. برای اطلاع از جمعیت پروس اولیه مراجعه کنید به:

Otto Behre in Geschichte der Statistik im Brandenburg - Prussia (1905) و همچنین نگاه

کنید به، *Allgemeines Statistisches Archiv, Vol VII* (Tubingen, 1914) و نیز: صص ۶۷۲ - ۶۷۳

و *Handwörterbuch**